

درس پانصد و هشتاد و چهارم

تقابل مشائیون و اشراقیون در مسئله تشکیک جنس و فصل

أعوذ بالله من الشيطان الرجيم
بسم الله الرحمن الرحيم

وحدت مفهومی نوع، و کثرت مصداقی آثار

بررسی نسبت فصل مقوم با صفات متغیر در افراد

مرحوم آخوند در توضیح کلام صاحب تلویحات به یک مسئله‌ای اشاره می‌کنند که مسئله اختلاف عدم صدق فصل در افراد خارجیه است، جنس که به عنوان حیوانیت است و همین‌طور هم فصل نسبتش به افراد خارجی و نوع خودش یکسان است و لهذا اگرچه این خصوصیات خارجیه مثل حساسیت اشد یا فرض کنید تعقل اشد یا صفات انسانی و یا حیوانی که در بعضی از حیوانات بیشتر از بقیه هست و در بعضی از انسان‌ها بیشتر از بقیه آن صفات خارجی هست تمام اینها همان‌طوری که گفته شد فصل نیستند بلکه اینها اشاره دارند به یک حقیقتی که آن حقیقت، حقیقت کلیه است و صدقش بر همه افراد یکسان است یعنی حیوانیت بر همه افراد به یک منوال صدق می‌کند اما آثار خارجی یک حیوان یعنی حیوانیت ممکن است در یکی بیشتر از سایر افراد باشد و یا انسانیت نسبت به همه افراد که نوع باشد به نحو متواپی است و لکن آن آثارش در خارج ممکن است که با بقیه تفاوت داشته باشد و فرق بکند.

من باب مثال شما یک انسانی را می‌بینید که از اوصاف انسانیت بهره بیشتری برده است ولی [درمقابل] یک انسانی هست که هیچ نصیبی از انسانیت ندارد و در قساوت مثل یک درنده می‌ماند! در بخل چه وضعی دارد اصلاً رحم و عطوفت در او وجود ندارد! تمام مصالح را همه بر اساس خودمحوری و مصالح شخصی تدوین و تدبیر می‌کند. نسبت به بزرگ‌ترها اصلاً رعایت احترام و ادب را ندارد. نسبت به زیردست‌ها اصلاً رعایت رحم و عطوفت را ندارد و خلاصه یک هم‌چنین فردی که فقط یک حیوان متحرک است، به او انسان گفته می‌شود و یک فردی که جامع جمیع صفات کمالیه هست به او هم انسان گفته می‌شود و در این قضیه می‌بینیم فرقی نیست بنابراین کم‌وزیاد بودن این آثار خارجی حکایت از یک حقیقتی می‌کند که آن حقیقت فرق ندارد و آثارش در خارج متفاوت است.

مرحوم صاحب تلویحات می‌گویند که از کجا فرق ندارد؟! این آثار یک منشأ انتزاع می‌خواهد. هر چیزی

که در خارج ظهور و تعین دارد بالأخره از یک منشائی نشئت و سرچشمه می‌گیرد و این یک مبدائی را اقتضاء می‌کند و براساس آن مقصد و آن مبدأ این اشیاء در خارج تعین پیدا می‌کند پس وقتی که شما می‌بینید یک نفر من باب مثال رحم و عطوفتش نسبت به بقیه بیشتر است معلوم است از آن حقیقت انسانیت در او بیشتر هست و اگر شما می‌بینید یک نفر قوای عاقله‌اش قوی‌تر از دیگری است و در ترتیب قضایا به نحو صحیح‌تری عمل می‌کند و کلماتی که از دهان او صادر می‌شود کلمات پخته‌تر و قابل تأمل‌تری است این معلوم می‌شود که بهره‌ او از انسانیت بیشتر است چون ما غیر از انسانیت که چیز دیگری نداریم. بالأخره آن چیزی که در خارج هست یا حجر است یا حیوان است یا انسان است یا ملک است بالأخره همین انواعی که ما در خارج می‌بینیم هست و حد فاصل بین انسان و غیر انسان نداریم.

ریشهٔ اختلاف در صور ملکوتی افراد

اینجاست که بزرگان و آن افرادی که صاحب کشف هستند که از جمله آنها صاحب تلویحات و مکتب اشراق باشد، به این نکته از این نظر عنایت دارند که هرچه انسان از نقطه نظر صفات ملکوتی واجد مرتبهٔ اقوا و اشد بشود آن حالت نفسانی او به سمت ملکوت که همان حقیقت انسانی و تجردی انسان است نزدیک‌تر می‌شود و هرچه از این نظر فاقد این صفات بشود و ظهور این صفات در نفس او کم‌رنگ‌تر بشود به جنبهٔ حیوانیت نزدیک‌تر می‌شود و براین اساس است که صورت ملکوتی افراد را می‌بینیم که تفاوت پیدا می‌کند؛ یکی صورت ملکوتی اش صورت ملکوتی سگ است و یکی صورت ملکوتی مار است و یکی صورت ملکوتی حیوان است؛ حیوانات هرکدام دارای صفات مختلفی هستند!

امکان تحول انسان از یک صورت به صورت دیگر

این جهت انتقال یک صورت به صورت دیگر و تحول انسان از یک صورت به صورت دیگر حکایت از این می‌کند که آن حقیقت انسانیت انسان یک مقولهٔ ثابت **لا یتغیر و لا یتبدل** نیست بلکه یک حقیقت متغیر است، آن حقیقت متغیر به اختلاف شرایط و به اختلاف ظروف صور متغیره را قبول می‌کند.

ارتباط صورت باطنی با پذیرش حقیقت

قبول صور متغیره به معنای تحقق تغیر خارجی است. وقتی شما با یک نفر صحبت می‌کنید و حرف صحیح شما را نمی‌پذیرد بدانید که الآن او در صورت انسانیت نیست. اگر در صورت انسانیت بود حرف شما را قبول می‌کرد، بعضی‌ها را دیده‌اید که دو نفر باهم دعوا دارند هیچ چیزی در سرشان نیست فقط اینکه ثابت

کند این اشتباه کرده است! بعضی‌ها هستند! به او هرچه می‌گویی که صبر کن فلان، می‌گوید که نه خیر این اشتباه کرده است! در آن حال انسان نیست باید صبر کرد فتیله‌اش پایین بیاید یک‌دفعه می‌بینی اصلاً خودش یک مطلبی را بدون اینکه انسان تذکر بدهد قبول کرد، نیازی به تذکر ندارد. می‌گوید که آقا بیا درست است و حق با شماست.

در این مباحثات علمی ندیده‌اید وقتی در یک مجلسی بین دو نفر [نزاع] درمی‌گیرد این می‌خواهد حرف خودش را اثبات کند [و دیگری هم می‌خواهد حرف خودش را اثبات کند]؟! یک وقتی مسئله در مقام اثبات حق است خب از چهره شخص پیدا است اما یک وقتی نه، در مقام اثبات است و مسئله ثبوت مطرح نیست. مسئله اثبات مطرح است، کوبیدن مطرح است، شکست نخوردن از حریف مطرح است و آبرو رفتن مطرح است. دارید طرف را نگاه می‌کنید، به چهره‌ها نگاه می‌کنید می‌بینید انسان نیستند! عمامه این قدر [بزرگ است] ولی انسان نیستند! داد می‌زند بالا می‌پرد مثل نارنجک پایین می‌آید این انسان نیست! اگر شما به چهره اینها نگاه کنید شاید اینها را به شکل سگ ببینید. سگ می‌آید به جان می‌افتد گاز می‌گیرد تا استخوان را از دهان... دیگر کلاب است.

واقعاً چقدر در این روایات داریم؛ من باب‌مثال در نهج البلاغه امیرالمؤمنین علیه‌السلام اهل دنیا را چطور تشبیه کرده‌اند؟! چه خوب تشبیه کرده‌اند! بله، به این حیواناتی که اینها بر سر جیفه دنیا باهم به دعوا و نزاع برمی‌خیزند.^۱ آن‌هم چه چیزی؟! ای کاش دعوا بر سر یک حیوان زنده بود! بر سر جیفه دعوا می‌کنند! حالا بگوییم که یک گوسفند زنده را اینها تکه‌تکه می‌کنند، نه بابا! گوسفند مرده و مرغ مرده و استخوان مرده را برمی‌دارند و سگ‌ها دعوا می‌کنند؛ این می‌کشد و آن می‌کشد. دیگر دنیا همین است! این در آن حال انسان نیست. یا اینکه فرض کنید کسی که به مردم تعدی می‌کند در آن حال چهره او چهره گرگ است چهره خوک است چهره حیوانات درنده است و همین‌طور در سایر صفات و ملکات.

تغییر صور باطنی در سیر تزکیه نفس

حالا اگر شخصی را فرض کنید که بتواند خود را اصلاح کند و توفیق نصیب او بشود و یک‌یک صفات حسنه را جایگزین صفات رذیله بکند می‌بینیم از آن جنبه حیوانیت او دارد کم می‌شود، چون حیوانات مختلف هستند! بین گوسفند و گرگ تفاوت هست! بین گوسفند و کبوتر تفاوت هست! بین یک شیر و ببر درنده و غزال تفاوت هست!

^۱. جهت اطلاع رجوع شود به نهج البلاغه (صبحی صالح)، ص ۴۰۰ و مجموعه ورام، ج ۱، ص ۱۰۰.

حکایتی از مرحوم حاج شیخ حسنعلی نخودکی اصفهانی در باب دیدن صور ملکوتی افراد

گفته بودند که دیده شد مرحوم حاج شیخ حسنعلی نخودکی اصفهانی - رحمه الله علیه - در نجف وقتی زیارت امیرالمؤمنین علیه السلام می رفت در وقت برگشتن عبا را بر سرش می کشید. وقتی که گفتند: چرا عبا را بر سر می کشید؟ گفت: وقتی که از زیارت برمی گردم همه را به اشکال خود می بینم و من خود این را از مرحوم آقای مطهری شنیدم که ایشان از قول مرحوم آقا سید احمد خوانساری شنیدند که ایشان گفتند: من خودم از شیخ حسنعلی نخودکی اصفهانی شنیدم - سلسله سند معنعن است و در کتب رجالیه هست - که ایشان گفتند من صورت بعضی از مراجع نجف را به شکل خوک می بینم! این عبارت نقل از بنده از مرحوم آقای مطهری که خودم در مجلسی که ایشان داشتند برای مرحوم آقا - رضوان الله تعالی علیه - این قضیه را نقل می کردند بودم اگر بخواهید شک کنید در این واسطه اخیر شک کنید چون سندشان سند معنعن و موثق هست! ایشان گفتند: من به خاطر همین عبا را به سر می کشم تا چشمم به کسی نیفتد و از امیرالمؤمنین علیه السلام خواستم که این حالت را از من بگیرد و ایشان هم گرفت.

بعد همان شخصی که قضیه را نقل کرد - در یک قضیه ای غیر از این قضیه آسید احمد خوانساری - گفت: آقا شما مرا به چه شکل می بینید؟ گفت: نپرس! [او اصرار کرد و ایشان گفت که] من تو را به شکل خر می بینم! گفت: الحمدلله که ما گرگ و فلان نیستیم! بعد دیدند این روزی تسبیح در دستش گرفته است [و می گوید:] خدایا این خر را بیامرز! مردم نمی دانستند برای چه می گوید، گفتند: چرا ذکر تو اللهم الرحم هذا الحمار است؟! گفت: من صورتم صورت خر است و شما خبر ندارید! شیخ حسنعلی من را به شکل خر دیده است و من می گویم که خدایا این خر را بیامرز! باز خدا خیرش دهد خر دیده است و اقلاً گرگ و این حرفها نیست. این عجیب است! می گویند: نه خیر آقا دروغ است! تهمت است! افتراء است! جانم همه اینها هست! همه این مطالب هست و هیچ کم و زیاد هم نخواهد شد. البته پرده برای بعضی برداشته می شود و برای بعضی برداشته نمی شود ولی حقیقت و واقعیت همین است.

واقعاً من در بعضی از مجالسی که با مرحوم پدرمان در طهران می رفتیم و افراد و علماء در آنجا بودند و صحبت هایی که می شد کیفیت نگاه آنها به همدیگر، من را یاد این قضیه شیخ حسنعلی می انداخت. واقعاً یعنی چه وضعیتی! چه حالتی! چنان کینه اصلاً در این دلها و چنان حقدها در این نفوس بود و چنان برخوردهایی بود که اصلاً واقعاً انسان عارش می آمد که خود را منتسب و متحلل به این نحله و به این راه کند؛ راهی که اینها رفتند و بالأخره یک روزی هم مردم می فهمند و فهمیده اند و بیشتر هم خواهند فهمید! إن شاء الله آن روز، روز ظهور حضرت و فرج خواهد بود؛ وقتی که مشخص بشود و این پرده ها همه کنار برود و بواطن رو بشود مردم با بطن خود به سمت آن مبدأ طهارت و قدس توجه پیدا بکنند! الآن توجه به سمت ماست؛ هر کسی که عمامه ای

به سر دارد، البته الآن فرق کرده است. آن موقع دیگر توجه به سمت دیگری است. الآن عمامه که این قدر [بزرگ] است. الآن به ما می گویند: عمامه ات کوتاه است، اگر این سی متر هم بشود دیگر در آن زمان فایده ای ندارد. عمامه بزرگ و ریش بلند و عصا در دست گرفتن فایده ای ندارد و در آن موقع باید مسائل جدیدی روی کار بیاید و مطالب جدیدی مطرح بشود.

یکی از علل غضب خلافت از امیرالمؤمنین علیه السلام

همین عمامه ها و ریش های بلند بود که خلافت را از علی مرتضی گرفت و به دست آن بی همه چیز داد. همین ظهورات و بروزات خارجی و همین بیا و بروها و همین ها بود! امیرالمؤمنین علیه السلام دنبال ریش دراز کردن نبود، یک ریش به یک اندازه ای که نه تا [ناف] برسد و... عمامه را دو مرتبه دور سر خودش می پیچید و تمام. او نیاز به بلند کردن ریش و عمامه طَبَق نداشت! او می گفت که ما همین هستیم و به سنت عمل می کنیم و السلام! کسی می خواهد بیاید نمی خواهد نیاید. ما به خاطر شما این کار را نمی کنیم و به خاطر شما دینمان را تغییر و تبدیل نمی دهیم. تکلیفی داریم عمل می کنیم اگر خواستید فبها و اگر نخواستید خداحافظ شما بلند می شویم می رویم خرمایمان را می کاریم. بلند می شویم می رویم نهرمان را جاری می کنیم. صد سال سیاه نخواستیم شما بیاید و از ما دلجوئی کنید و ما را به حطام دنیا بفریبید. امیرالمؤمنین علیه السلام حرفش این بود که اگر شما دین را به ریش می خواهید دین را به ملایمت ها و رثونت های مطابق با سلائق شخصی می خواهید جای دیگری بفرمایید.

تقابل مشائیون و اشراقون در مسئله تشکیک جنس و فصل

علی کل حال این مسئله هست. روی همین جهت است که ما می بینیم در مطالب مکتب اشراق و در مطالب امثال شیخ شهاب و اینها یک بوئی از ارتباط با حقائق خارجی وجود دارد. آنها هم می گویند که من باب مثال جنس و فصل هم دارای مراتب تشکیک هستند هم چنین خیلی بیخود هم نمی گویند! بالأخره چیزهایی برایشان کشف شده است که برای ارباب مشاء کشف نشده بود و آنها هم نه اینکه بخواهند انکار کنند آنها هم مثلاً در عالم منطقی خودشان همه را یک نحوه می دیدند و از نقطه نظر استدلال منطبق با همان استدلال های خودشان - که قیام شیء به نفس و یا تسلسل در فصل که عرض شد - موجب شد اینها در فصل قائل به مراتب تشکیک نشوند و مراتب را از عوارض یا اشیاء خارجی بدانند و لکن ارباب اشراق آمدند کار خودشان را راحت کردند و گفتند: نه آقا جان! هم جنس دارای مراتب است و هم فصل دارای مراتب هست! همه اینها دارای مراتب هستند و انسان هرچه به جنبه حیوانیت نزدیک تر بشود آن فصلش هم از همان فصل

حیوان تغذی خواهد کرد و هرچه به آن جنبه نورانیت و تجرد نزدیک بشود فصلش را از همان خواهد گرفت. این ماحصل کلام ایشان با توضیحات خود مرحوم آخوند بود.

ثُمَّ أوردَ بَعْدَ ذَلِكَ عَلَى نَفْسِهِ سَوْألاً وَ هُوَ قَوْلُهُ إِنَّ الْأَوْلِيَّةَ وَ الْأَشْدِيَّةَ يُقَالُ فِيمَا بَيْنَ ضَدِّينَ يَعْنِي بِذَلِكَ أَنَّ الْجَوْهَرَ لَا ضِدَّ لَهُ فَلَا يُقَالُ إِنَّ مِنْهُ مَا هُوَ أَوْلَى وَ لَا أَنَّ مِنْهُ مَا هُوَ أَشَدُّ^۱.

بعد از اینکه مرحوم شیخ اشراق فرمودند که در این جواهر شدت و ضعف وجود دارد و جواهر معلولی اضعف از جواهر علی است و حکم ظل را نسبت به ذی الظل دارند و عالم اسفل حکم ظل را نسبت به عالم اعلی دارد ایشان سؤالی را مطرح می کند و آن این است که اولویت و اشدیت در دو ضد است که در آن واحد توارد بر محل واحد ندارند بلکه باید در آنات مختلف باشند درحالی که در اینجا مسئله ضدین مطرح نیست یعنی جوهر ضدی ندارد تا اینکه آن جوهر دیگر از آن شدیدتر باشد. در مورد کیف ما می بینیم که رنگ ها با همدیگر اختلاف دارند و یک رنگ شدید است و یک رنگ ضعیف است اینها همه ضد هم هستند و این رنگ باید برود تا رنگ دیگر بیاید در ضدین که هر دو نمی شود در یک محل واحد توارد داشته باشند ولی خود جوهر فی حد نفسه که ضد ندارد.

تعریف جوهر

جوهر عبارت است از یک حقیقتی که تمام هویت های خارجی اشیاء همه در تحت او هستند. شما به این جوهر می گوئید، به این فرش هم جوهر می گوئید، به این ظرف هم جوهر می گوئید، به هوا هم جوهر می گوئید، به ماه هم جوهر می گوئید، همه جوهر هستند منتهی حالا اشکالش فرق می کند خب این ارتباطی به اصل جوهریت ندارد. چرا شما می گوئید: جوهریت یک شیء قوی تر از اوست؟! بگوئید: آثار خارجی اش قوی تر است. ما حرفی نداریم.

اشکال این را می گوئید: **فَلَا يُقَالُ إِنَّ مِنْهُ ...** نمی شود گفت که بعضی از انواع جوهر از نظر تقدم و تأخر اولی از دیگری است و بعضی از انواع جوهر در جوهریت شدید است. بله، ممکن است که علت اولی از معلول باشد.

^۱. الحکمة المتعالیة، ج ۱، ص ۴۴۰ و ۴۴۱.

اولویت علت از معلول به حسب اقتضاء خارجی

یکی بودن جوهریت علت و معلول

ما این را قبول داریم که علت به حسب اقتضاء خارجی در مرتبه اولویت از معلول قرار دارد و تا علت نباشد و تحقق خارجی پیدا نکند معلول نمی تواند تحقق پیدا کند. این اولویت به وجود خارجی است ولی جوهریت علت با جوهریت معلول یکی است؛ نار علت برای حرارت است و هم چنین علت برای سریان این کیفیت در یک شیء دیگر است من باب مثال علت اول این است که باید شما کبریت را روشن بکنید و وقتی کبریت را روشن کردید آن موقع زیر گاز بگیرید قبل از اینکه کبریت را روشن کنید این گاز روشن نمی شود پس اول این ناریت کبریت وجوداً باید در مرتبه اولویت باشد نسبت به آن ناریتی که در آن وسیله دیگر حاصل می شود.

اما آیا جوهریت این هم مقدم است؟! آتش که نمی تواند مقدم بر آتش دیگر مقدم باشد! بگوییم که این آتش بر آن آتش مقدم است؟! نه، وجود این آتش مقدم است چون علت دارد خب آن را قبول داریم اما اینکه در خود آتش بودن و این حالتی که شما دارید نگاه می کنید و چشمتان دارد این را می بیند، این آتش بودن مقدم بر آن آتش است؟! نه، هر دو یکی هستند و تفاوتی با همدیگر ندارند. شدید هم نیست حتی ممکن است آن معلول به یک جهات خارجی [نسبت به علت بزرگتر هم باشد] شما یک کبریت را آتش می زنید بعد یک دفعه یک دیگ [شعله] بزرگ روشن می شود و وجود خارجی به لحاظ علل و معدات خارجی بیشتر است.

و أَجَابَ عَنْهُ بِقَوْلِهِ الْوُجُودُ الْوَاجِبِيُّ وَالْعَلَىٰ أَنْتُمْ مِنَ الْوُجُودِ الْمُمْكِنِيِّ وَالْمَعْلُولِيُّ وَاشْدُ إِذْ لَا أَعْنَىٰ بِالشَّدَةِ الْقُدْرَةِ عَلَى الْمَمَانَعَةِ وَنَحْوَهَا بَلْ إِنَّهُ أَنْتُمْ وَ أَكْمَلُ^۱.

اتمیت وجود واجب از ممکن

مرحوم صاحب اشراق از این اشکال جواب می دهند. یک دفعه قضیه را به کربلا زدند و اصلاً گفتند که ما بحث را به وجود واجب می بریم! شما در وجود واجب چه چیزی می گوئید؟! آیا آن وجود واجب از وجود ممکن اشد هست یا نیست؟! آن وجود واجب جوهر دارد یا ندارد؟! جوهرش همان وجود است! یعنی نه اینکه شیء خارج از وجود به معنی ماهیات باشد. آن وجود واجب و علی اتم از وجود ممکن و معلولی و اشد است. **إِذْ لَا أَعْنَىٰ بِالشَّدَةِ ...** منظور ما از شدت، قدرت بر ممانعت و نحوش نیست. چون شدید آن چیزی است که قدرت بر ممانعت از وجود خودش داشته باشد؛ یعنی بتواند موانع را کنار بزند. وقتی که شما این

^۱. همان، ص ۴۴۱.

دستتان را حرکت می‌دهید و به این کتاب می‌زنید یک وقتی به شکل ضعیف می‌زنید کاری انجام نمی‌دهد. این حرکت حرکت شدید نیست چون قدرت بر ممانعت ندارد. الآن این جلوی این را گرفته است ولی اگر یک وقتی این حرکت ضرب، کتاب را کنار می‌زند و می‌رود این حرکت حرکت شدید می‌شود؛ یعنی شیء مقابل خود را از تأثیر منع می‌کند و نمی‌گذارد که این اثر بگذارد و حرکت را متوقف کند. این حرکت شدید می‌شود ولی حرکت ضعیف که نمی‌تواند انجام بدهد.

منظور از شدید این نیست که یک چیزی قدرت بر ممانعت داشته باشد و بتواند در یک حالتی با حالت دیگر تفاوت کند، این منظور ما از شدید نیست که هر دو نتوانند... منظور از شدید اتمیت و اکمیت است. این اشکال ندارد! شما یک کاسه را در دریا بزنید الآن این دریا از نظر اکمیت و اوسعیت از این کاسه [اشد] است درحالی که شدت در اینجا به معنای منع نیست که حالتی باشد که آن حالت شدید با حالت ضعیف نتواند در مورد واحد در آن واحد بخواهد جمع شود بلکه منظور اتمیت است ممکن است یک اتمی شامل تمام بشود و یا شامل آن انقص هم بشود و او را دربر بگیرید. از این نظر ایراد وارد نمی‌شود.

و لا تعاقب لهما علی موضوع واحد و لا ضدیه و لا سلوک.

ولی دیگر تعاقبی بر موضوع واحد نسبت به شدید از این نیست و ضدیتی در اینجا نیست و سلوک و حرکتی هم در اینجا دیگر وجود ندارد که یکی برود و ضد دیگری جای آن بیاید.

تلمیذ: وجود خارجی را اشراقیون جوهر می‌دانند.

استاد: بله همان معنای جوهریت یعنی همان نفس وجود خارجی است.

تلمیذ: علتش این است که این مثالی را که نقض می‌کنند وجود واجب نسبت به غیر واجب شدیدتر است درحالی که جوهر ندارد همین محل بحث است.

استاد: بله، ما که اصلاً جوهر را جزء مقولات می‌دانیم و مقولات خودشان عارض بر وجود می‌شوند یا وجود عارض بر مقولات می‌شود. هر دو فرقی در این مسئله ندارند این وجود می‌آید مقولات را تحقق خارجی می‌دهد. حالا این مقولات یا عرض هستند یا اینکه جوهر و موضوع هستند ولی از نظر خود مثال اینها می‌گویند: چطور در وجود واجب شما این مطلب را می‌گویید...

تلمیذ: ما به اشراقیون جواب می‌دهیم: چون جوهر ندارد.

استاد: اشکال ندارد، جوهر نباشد منظور ما از جوهر عبارت از یک حقیقت خارجی است که آن حقیقت خارجی ضدیت با حقیقت خارجی دیگر ندارد چه در وجود واجب، با اینکه وجود واجب با وجود ممکن فرق می‌کند و آن علت است و این معلول است، آن غنی است و این فقیر است درعین حال منافاتی ندارد، آن وجود واجب جنبه علی دارد و با جنبه علی خودش آن مسئله اشذیتی که به معنای ممانعت باشد و ایجاد تضاد باشد که باید یکی از این ضدین برود و ضد دیگر بیاید این را ما در وجود واجب و ممکن نمی‌بینیم؛ چون آن وجود واجب به آن سعه خودش و به آن تمامیت خودش وجود ممکن را هم شامل می‌شود. خب جوهر هم همین

است؛ یک جوهری فرض کنید که در خارج هست که آن جوهر جنبه شدیدترش نه به این معنایی است که جوهر مانع از ورود جوهر دیگر است بلکه جوهری است که خود آن مرتبه پایین تر را دارد و اضافه هم دارد یعنی هضم می کند.

نوری که مثال زدیم که این نور شدید واجد نور ضعیف است؛ یعنی در یک مرتبه در همین موقع در همین یک متری که شما روی فرش در نظر می گیرید، الآن من این کتاب را می آورم و در مقابل این نور قرار می دهم شما می بینید آن نوری که در پشت آن کتاب هست این نور اقوی و اشد از نوری است که در اینجا است (۳۳) حالا آیا این وجود در اینجا غیر از جنس و فصل است؟! یعنی این نوری که الآن در اینجا آمده و تاییده است حقیقتش غیر از آن چیزی است که ما می بینیم؟! یعنی آن جنس و فصلی که الآن به صورت صورت و ماده است...، البته این نور که صورت و ماده ندارد بالأخره در بعضی اشیاء فقط چیز هستند حالا به هر شکلی فرض کنید که صورت و ماده دارد، این نوری که الآن جنبه مادی دارد و وجود خارجی دارد و شعاع است آنچه که جنس و فصل و صورت و ماده او را تشکیل می دهد آیا این نور با نور ضعیف منافات دارد یا این نور شدید همان نور ضعیف است به اضافه یک امر دیگر که آن امر دیگر هم در وجود خود اوست نه اینکه خارج از وجود اوست؟! این نور برای زیادی خودش از سنگ دیوار کمک نگرفته است خود وجود خودش و آن مابه‌الاشتراکش موجب مابه‌الافتراقش هم شده است.

پس شما نگویند که در اینجا اشدیت و اضعفیت از قبیل تضاد است و چون از قبیل تضاد است بنابراین جوهر نمی تواند اشد و ضعیف بشود. نه! ما می گوئیم که در اینجا اشدیت و اضعفیت در جوهر از قبیل تضاد نیست به خاطر اینکه در تضاد توارد بر محل واحد در آن واحد، اجتماع آن محال است بلکه توارد به واسطه ظهور یک مرتبه و دخول مرتبه دیگر است ولی ما در جوهر این را نمی بینیم در مثالی که می زنند می گویند که ما سراغ وجود واجبی می رویم. شما در وجود واجبی نسبت به واجب و ممکن همین حرف را زدید ما در مورد جوهر هم همین حرف را می زنیم؛ بعضی از جواهر، نه همه، چنین خصوصیتی دارند که با آن وجود سعی خودشان وجود پایین تر را هم در وجود خودشان شامل می شوند و هضم می کنند که آن وجودات علی و معلولی هست و وجودات عرضی نیست. آن وجودات علی و وجود معلول را در درون خودشان دارند، به اضافه. آن وجود هم معلول نسبت به بالاتر را دارد یعنی بالاتر وجود معلول را دارد به اضافه. نه اینکه جدا می شود و طرد می کند و انفصال بینشان می افتد. بنابراین مسئله فقط تشابه بین جوهر و وجود است نه اثبات جوهریت برای وجود واجب.

و قال فی حکمة الإشراق قد حدّوا الحيوان بأنّه جسمٌ ذو نفسٍ حساسٍ متحرکٍ بالإرادة ثمّ الذی نفسُه أقوى علی التحریکِ و حواسُه أكثرٌ لا شکّ أنّ الحسّاسیة و المتحرکیة فیہ أتمّ فیکون حیوانیة الإنسان مثلاً أتمّ من حیوانیة البعوضة مثلاً فبمجرد أن لا یطلق فی العرف أنّ هذا أتمّ حیوانیة من ذلک لا ینکر أنّه أتمّ منه.

[در حکمت اشراق گفتند که حیوان را حد زدند به اینکه حیوان جسمی دارای نفس و حساس و متحرک بالإرادة است] این را حیوان گفتند. آن که نفسش اقوی بر تحریک است و دست به او بزنید می‌پرد. بعضی‌ها را دیده‌اید تا یک خرده قلقلکشان می‌دهید یک دفعه می‌پرند اما بعضی‌ها نه قلقلک که سهل است هرچه مشت و مالشان هم بدهید اصلاً بی‌خیال می‌نشینند و بی‌رگ نگاه می‌کنند.

[نفسی که اقوی بر تحریک است و] این حواسش اکثر است، [شکی نیست که] حساسیت و متحرکیت در او بیشتر است چون اینها همان ناشی از نفس می‌شود و حیوانیت انسان مثلاً از حیوانیت بعوضه اتم است حالا عرف نمی‌گوید که این حیوانیتش بیشتر است! مگر هرچه عرف گفت وحی منزل است؟! این مسئله انکار نمی‌شود.

و قولهم لا یقالُ إِنَّ هَذَا أَشَدُّ مَائِيَةً مِنْ ذَلِكَ وَ نَحْوَهَا كُلُّهَا بِنَاءً عَلَى التَّجَوُّزَاتِ الْعَرَفِيَّةِ اِنْتَهَى.

اینها که می‌گویند: این ماهیتش بیشتر از این است اینها همه بنا بر همان صرف اصطلاحات عرفی است و اما از نظر فلسفی و منطقی ممکن است ماهیت یک شخص یا یک چیزی اشد از دیگری باشد.

فَإِنْ قُلْتُمْ: لَيْسَ فَصْلُ الْحَيَوَانَ هُوَ الْإِحْسَاسُ وَ التَّحْرِيكُ بِالْفِعْلِ بَلْ هُمَا مِنَ الْأَثَارِ وَ الْخَوَاصِ الْعَارِضَةِ.

[اگر گفته شود که فصل حیوان احساس و تحریک بالفعل نیست بلکه این دو از آثار و خواص عارضی هستند]؛ فصل حیوان آن شیء خارجی نیست حالا الآن شما حساس گفتید که داریم می‌بینیم دست به او می‌زنیم می‌بینیم این حساس است و این حساسیت خارجی و تحریک خارجی است. ایشان می‌گویند: نه، آن فعلیت حساسیت و تحریک فصل نیست. فصل عبارت از یک امر باطنی و یک امر کلی است این تحریک بالفعل آثار آن است آثار آن فصل کلی و حیوان و احساس تعریف کلی است. احساس و تحریک فعلی از آثار و خواصی است که عارض می‌شود.

وَ إِنَّمَا الْفَصْلُ مَبْدُؤُهُمَا حَسَبَ مَا اسْتَيْسَرَ لَهُ وَ الْفِعْلُ مُخْتَلَفٌ مِنَ الْأَلَاتِ وَ الْمَهِيئَاتِ وَ رَفْعُ الْعَوَائِقِ وَ إِزَالَةُ الْمَوَانِعِ.

فصل مبدأ این دو تا بر حسب آن که برای آن مبدأ میسر شده است این فعلیت فرق می‌کند. آلات، مهیات خارجی، موانع نباشد، عوائق نباشد و همه اینها در آن فعلیت اثر می‌گذارد در حالی که فصل یکی است و اختلاف ندارد، جنس اختلاف ندارد و آن آثار خارجی است که اختلاف دارد. فرض کنید اگر قلقلک شدید باشد زیاد می‌رود یا اگر لباس داشته باشد از روی لباس شما قلقلک بدهید و لباسش نازک باشد تأثیرش بیشتر است و اگر کلفت باشد کمتر است و اینها همه چیزهایی است که این خصوصیات خارجی در فعلیت اثر می‌گذارد ولی فصل و جنس برای خودشان چیز نیستند.

فَأَمَّا الَّذِي لِلْفَاعِلِ فَغَيْرُ مُخْتَلَفٍ وَ كَذَلِكَ لَيْسَ فَصْلُ الْمَاءِ الْبُرُودَةَ الْمَحْسُوسَةَ لِعَدَمِ بَقَائِهَا أحياناً بَلِ الْقُوَّةُ عَلَيْهَا حِينَ عَدَمِ الْقَوَاسِرِ.

آن که برای فاعل است در آن اختلاف نیست یعنی در آن حقیقت فاعلیت اختلاف نیست و آن فصل آب

برودت خارجی نیست بعضی از اوقات برودت تبدیل به حرارت می شود بلکه قوه بر برودت در وقتی که قاسر نباشد - قاسر یعنی آن جهت مانعیت از برودت نباشد، خود طبع آب فی حدّ نفسه وارد است - بنابراین ما کم و زیاد در فصل نداریم.

قلت: نعم، و لکنّ هذه أمارات الفصول أقيمت مقامها لأنها أمورٌ منبعثةٌ عن ذوات تلك القوى التي هي الفصول الحقيقية و لذلك يؤخذ في حدودها كما يؤخذ البناء في حدّ البناء فزيادة تلك الآثار دليلٌ شدة القوى و قلّتها دليلٌ ضعفها.^۱

درست است. این اشیاء خارجی که جنبه فعلی دارند اینها همه امارات و نشانه های فصل هستند که به جای آن فصول نشستند زیرا اینها اموری هستند که از آن فصول حقیقی نشئت می گیرند که کسی آنها را نمی بیند؛ از آن فصل های حقیقی باطن که طبیعت نوعیه شیء را تشکیل می دهند، اینها اموری هستند که از آنجا نشئت می گیرند. پس باید برویم ریشه را نگاه کنیم که ریشه ضعیف است یا قوی است. اگر فصل قوی است آثار هم قوی است و اگر آن فصل ضعیف است اینها هم ضعیف است. لذا اینها در حدود این فصول قرار می گیرند. همین اشیاء خارجی که ظهور خارجی هستند در تعریف این فصول ما اینها را می آوریم همان طوری که در حدّ بنا، بنا می آوریم در حالی که خود بنا فی حدّ ذاته در آن بنا نخواهید است. بنا فی حدّ ذاته یک سر و کله و گردن و دست و پا است و چیز دیگر نیست در حالی که وقتی بنا را می گوئید، می گوئید: انسانی که بنا و ساختمان می سازد. این مربوط به همان جنبه تمایز بین او بین دیگران می شود.

رابطه ظهورات خارجی با مراتب فصلیت

حالا هرچه این آثار زیاد باشد معلوم می شود آن قوایی که در آن فصل طبیعی هست آن قوی تر هست یعنی آن ریشه، هرچه این آثار و ظهورات خارجی کمتر باشد دلیل این است که آن فصل در مرتبه کمتری از فصلیت قرار دارد.

اللهم صل علی محمد و آل محمد

^۱. همان، ص ۴۴۱ و ۴۴۲.